

An Analysis of Jahiz's Ideas About Translation and Meaning in His Book “*Al-Hyavan*”

Reza Amini*

Abstract

Born in the second Hijri century, Jahiz is one of the most brilliant thinkers of his time who has had deep ideas about translation and meaning. It can be argued that these ideas are at the same level of importance of those of modern ideas. In this article, these ideas of Jahiz are investigated, based on what he has said in his book “*Al-Hayavan*”. Therefore, after "introduction", first Jahiz and particularly his book “*Al-Hayavan*” is introduced; then his ideas about translation and meaning are analyzed. In that book, he has explained the difficulties of translation, the capabilities translators need for translation, and the severely difficult task of translating religious texts. He also believes it is imperative for translator to have the same command of the languages from which and to which he translates. For Jahiz, the knowledge a translator needs to have about the subject matter of the text in his hand must be at the same level of the knowledge the writer of the text has about it. These ideas are at the same level of clarity and exactness to the ideas provided by modern thinkers and theorists. Moreover, whatever Jahiz has said about translation, clearly indicates he has had a clear and exact understanding of meaning and the known and hidden layers of the meaning of a text.

Keywords: Jahiz, Meaning, Text, Translation, Religious Text

* Assistant Professor of Research Center for Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran,
r.amini@richt.ir

Date received: 21/04/2022, Date of acceptance: 30/08/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

واکاوی اندیشه‌های جاحظ درباره ترجمه و معنا در کتاب *الحيوان*

رضا امینی*

چکیده

جاحظ - زاده سده دوم هجری - از بزرگترین اندیشمندان زمان خود است. او در حوزه ترجمه و معنا اندیشه‌های ژرفی دارد که به خوبی با اندیشه‌های هم‌سنگ آن در جهان امروز برابری می‌کند. در این پژوهش، این اندیشه‌ها با توجه به آنچه او در کتاب «الحيوان» گفته بررسی شده است. بدین منظور، پس از «مقدمه»، جاحظ و به طور خاص کتاب «الحيوان» او معرفی شده، سپس اندیشه‌های او درباره ترجمه و معنا تحلیل شده است. جاحظ، در کتاب مذکور، با استدلالی قوی و روشن، سختی کار ترجمه، توانمندی‌هایی که باید در مترجم وجود داشته باشد و دشواری تا سرحد ناممکنی ترجمه شعر و متون دینی را تبیین کرده است. در «الحيوان»، جاحظ از جمله بر این باور است که مترجم باید به زبانی که از آن ترجمه می‌کند و زبانی که به آن ترجمه می‌کند، به یک اندازه چیره باشد و دانش مترجم در زمینه موضوعی که ترجمه می‌کند نیز باید هم‌سنگ دانش نویسنده متن اصلی باشد. چنین دیدگاهی، از نظر ظرافت و دقت علمی، چیزی کم از دیدگاه‌های نظریه‌پردازان و بنامان امروز این حوزه ندارد. همچنین آنچه که جاحظ درباره معنای متن گفته، گواهی است بر شناخت خوب و دقیقی که او از لایه‌های پیدا و پنهان معنای «متن» داشته است.

کلیدواژه‌ها: جاحظ، معنا، متن، ترجمه، متن دینی.

* استادیار زبان‌شناسی، هیئت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران
r.amini@richt.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۸



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

وجود زبان‌های مختلف در جهان، و نیازهای گریزناپذیر جامعه‌های انسانی به برقراری ارتباط با یکدیگر، به پیدایش «ترجمه» در جهان انجامیده است. این امر، جدای از آنکه آموختن زبان‌های دیگر را برای جامعه‌های انسانی به نیازی انکارناپذیر تبدیل کرده، رفته‌رفته به شکل‌گیری دانشی انجامیده که به خود فرایند ترجمه - و در واقع حرکت از معنا و ساخت و درون‌مایه زبانی به زبان دیگر - مربوط است. دست کم امروزه که مطالعات و نظریه‌پردازی ترجمه گسترده‌تر شده، پیچیدگی این حرکت و لزوم مطالعه سویه‌های مختلف آن بر ما آشکار است.

در ایران، آنچه درباره سویه‌های نظری ترجمه و معنا دانسته می‌شود، به طور عمده برآمده از نظریه‌پردازی در کشورهای دیگر است؛ به ویژه آنکه در دوران معاصر ایران، امر «ترجمه» بیشتر در پیوند با زبان‌هایی همچون انگلیسی، فرانسه و آلمانی شناخته می‌شود و در این میان نیز سهم زبان انگلیسی، از جنگ جهانی دوم به بعد، از هر زبان دیگری بیشتر شده است. البته مطالعات ترجمه در ارتباط با زبان‌هایی همچون عربی، روسی، اسپانیایی، ایتالیایی و ... نیز در کشور ما مطرح بوده است، اما این مطالعات نه تنها در حد و اندازه مطالعات مربوط به زبان انگلیسی نیستند، بلکه خود نیز تا اندازه زیادی به مطالعات و نظریه‌پردازی در حوزه زبان انگلیسی وابسته‌اند.

درباره نظریه‌پردازی در حوزه ترجمه در ایران مطلب چندانی در دست نیست؛ و در واقع با اینکه ترجمه در کشور ما چند هزار سال دیرینگی دارد، نظریه ترجمه مشخصی در ایران شکل نگرفته است. البته این به معنای ناآگاهی اندیشمندان و مترجمان حوزه تمدن و فرهنگ ایرانی از پیچ و خم‌های ترجمه نبوده است، چه اینکه در مقدمه برخی از متن‌های ترجمه‌شده‌ای که از گذشته به ما رسیده، در این زمینه نکته‌ها و اندیشه‌های درخور توجهی دیده می‌شود. همچنین در نهضت ترجمه‌ای که در سده‌های نخست پس از ظهور اسلام شکل گرفت و ایرانیان برجسته‌ترین سهم را در آن داشتند، در زمینه ترجمه اندیشه‌های درخوری تولید شده است. در کتاب‌های مهمی نیز که اندیشمندان مسلمان در عصر بالندگی علمی جهان اسلام نوشته‌اند، به اندیشه‌های ژرفی درباره ترجمه و معنا برمی‌خوریم که هم‌گواه شناخت ژرف از ساختار و لایه‌های متن است و هم دربردارنده بسیاری از آن چیزی

که چندین سده بعد، در باخترزمین، درباره این دو گفته شده است (نگاه کنید به امینی، ۱۳۹۳).

در این پژوهش، برآنیم تا از رهگذر بررسی آنچه جاحظ در کتاب *الحيوان* درباره ترجمه گفته است، اندیشه‌های او را درباره ترجمه و معنا بسنجیم و ارزیابی کنیم. بدین منظور، نخست کتاب گفته‌شده را معرفی می‌کنیم، سپس پیشینه پژوهش را بررسی می‌کنیم و به دنبال آن اندیشه‌های جاحظ را درباره ترجمه و معنا تحلیل و واکاوی می‌کنیم؛ و آنها را با توجه به اندیشه‌های امروزی، دست‌مایه بحث قرار می‌دهیم. از این رو، برای انجام این پژوهش هم از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده، هم از روش تطبیقی؛ و از نظر روش‌شناسی نیز، با توجه به آن‌که کوشیده شده است با بررسی دیدگاه‌های جاحظ درباره ترجمه و معنا، به تعمیم‌ها و نکته‌های کلی‌تری دست یافته شود، این پژوهش از گونه استقرایی است.

۲. کتاب *الحيوان*

جاحظ از اندیشمندان برجسته عصر خویش است. درباره زمان زاده شدن او تاریخ‌های مختلفی ذکر شده است، اما بر پایه منابع مختلف، صحیح‌ترین تاریخ زاده شدن او می‌تواند ۱۵۸ یا ۱۶۰ هجری قمری باشد. او از موالی محسوب می‌شده، چراکه عرب خالص نبوده و این علیرغم یک‌سونگری و تعصبی است که درباره زبان عربی در آثار او دیده می‌شود. جاحظ زاده بصره بوده و گفته‌اند که مرگ او در سال ۲۵۵ هجری قمری و در سن ۹۶ سالگی، در نتیجه آوار شدن کتابهایش بر سرش رخ داده است. در الفهرست آمده است که:

... ابو عبیده برای ما حکایت کرد که محمد بن محمد از قول ابوالعباس محمد بن یزید نحوی گفت که من حریص‌تر از این سه نفر بعلم و دانش ندیده‌ام؛ جاحظ، و فتح بن خاقان، و اسماعیل بن اسحاق قاضی، اما جاحظ اگر کتابی بدست می‌آورد، هر کتابی که باشد، از اول تا بآخر آن را می‌خواند ... (بن ندیم، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

در برخی از آثار جاحظ، برای نمونه در کتاب «البنخلاء»، شمار زیادی واژه فارسی به کار رفته که می‌تواند گواهی باشد بر این‌که او فارسی نیز می‌دانسته، یا دست کم با آن آشنا بوده است. چیرگی او بر زبان عربی تا بدان اندازه بوده که او را «پادشاه نثر عربی» نامیده‌اند (ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۸۲: ۵۷-۱۱). همچنین اشاره شده که جاحظ حدود ۳۶۰ کتاب و

رساله در حوزه‌های مختلف نوشته بوده است (محبتی، ۱۳۸۳). در میان این آثار، کتاب‌هایی همچون «الحيوان»، «البيان و التبيين»، «المحاسن و الاضداد» و «البخلاء» شناخته‌شده‌تر هستند. جاحظ، در روایت اخبار، کاربرد واژگان و آفرینش تعبيرات و تشبیهات دقت خاصی داشته و در زمینه شعر عربی دیدگاه‌های ویژه‌ای بیان داشته است (اسماعیل و همکاران، ۱۹۸۰). به گفته‌ای، جاحظ «اندیشمندی فرزانه ... بود که مانند بسیاری دیگر از نام‌آوران عصر زرین تمدن اسلامی سده‌های بسیاری ناشناخته مانده است» (فیرحی، ۱۳۸۲: ۱۰۶). البته، از اواخر سده نوزدهم میلادی به بعد، جاحظ رفته‌رفته مورد توجه خاورشناسان باخترزمین قرار گرفت و بسیاری از کارهای او به زبان‌های اروپایی ترجمه شد و مطالب زیادی درباره او در کشورهای اروپایی منتشر شد (یوسف، ۱۳۸۳).

از مهم‌ترین کتاب‌های جاحظ، یکی *الحيوان* است. این کتاب سترگ، بخش‌های گوناگونی است. ابن ندیم در *الفهرست* درباره *الحيوان* می‌گوید:

و مشهور است که این کتاب هفت جزء بوده و کتاب دیگر بر آن افزوده، و آن را کتاب النساء نامید، که در میان فرق مرد و زن است، و یک کتاب دیگر هم بنام کتاب البغال بر آن افزوده ... و کتابی هم بنام کتاب الابل بر آن افزوده شده که از گفته‌های جاحظ نبوده و شباهتی بآن ندارد ... (بن ندیم، همان: ۷-۳۰۶).

ابن ندیم، هفت جزء اصلی کتاب *الحيوان* را برشمرده که چون به موضوع این پژوهش مربوط نیست، و در واقع کمکی به فهم دیدگاه‌های جاحظ درباره ترجمه و معنا نمی‌کند، نیازی به آوردن‌شان در این جا نیست. همان‌گونه که از نام کتاب برمی‌آید، موضوع اصلی *الحيوان*، جانورشناسی است. در این کتاب، جاحظ با توجه به جانداران مختلف در پی نشان دادن نظم و هدفمندی در جهان و اثبات وجود خداوند است. از این رو، او جانداران را به دسته‌هایی تقسیم کرده است و درباره آنها سخن می‌گوید. بحث‌های جاحظ در این زمینه، از یک سو برآمده از اندیشه‌های خود جاحظ است و از سوی دیگر استوار بر اندیشه‌های کسانی همچون ارسطو در این باره. در *الحيوان*، جاحظ اندیشه‌های بدیعی را درباره تنوع زیستی و ارزش ویژه هر گونه (species) در هستی بیان می‌کند و مباحث و اشاره‌های او گواه آن است که به مفاهیم و امور مهمی که امروزه با اصطلاحاتی همچون «زنجیره غذایی»، «مهاجرت» و «خواب زمستانی» جانداران بدان‌ها اشاره می‌شود، و همچنین سازگار شدن جانداران با شرایط پیرامون خود، تأثیر شرایط محیطی بر تولید مثل جانداران، «چرخه آب»،

اهمیت حفظ تعادل و توازن اکوسیستم و ... آگاه بوده است (در این زمینه، نگاه کنید به عرب (Aarab) و همکاران، ۲۰۰۸: ۲۷۸).

اما افزون بر مباحث جانورشناسی، جاحظ در جای‌جای کتاب *الحيوان*، مطالب مهم دیگری را نیز مطرح کرده است که مربوط به حوزه‌های دیگر دانش، از جمله علوم انسانی، هستند. از این رو، این مطالب، به لحاظ تاریخی، اجتماعی، ادبی و مطالعات دینی و مردم-شناسی اهمیت ویژه دارند. برای نمونه، در این کتاب، جاحظ اشعار و ضرب‌المثل‌های عربی بسیاری آورده که از منظر ادبی و زبانی و دگرگونی‌هایی که در بیش از هزار سال گذشته در زبان و ادب عربی روی داده، بررسی آنها سودمند و آموزنده است.

جاحظ همچنین، در چند مبحث فشرده و کوتاه، به موضوع ترجمه پرداخته و آن را در پیوند با ترجمه متون علمی، ادبی و دینی مورد بحث قرار داده است. بحث‌ها و استدلال‌های او درباره ترجمه و معنا، دقیق و انتقادی است که این نشان از دانش گسترده و شناخت ژرف او در این زمینه دارد. توجه انتقادی جاحظ به ترجمه در آن کتاب را شاید بتوان با توجه به نهضت ترجمه بزرگی تبیین کرد که در دوره عباسیان در بغداد، به عنوان پایتخت آن روز دنیای اسلام، پا گرفت و مدت‌ها جریان داشت. در این نهضت ترجمه، مترجمان نام‌آوری ظهور کردند و به کار برگرداندن متن‌های زبان‌هایی همچون یونانی، سریانی، هندی و ... به عربی - به عنوان زبان علم دنیای اسلام - پرداختند.

با توجه به آنکه جاحظ انسانی دقیق و تیزبین بوده، به احتمال بسیار ایرادهایی که در کار مترجمان آن دوره می‌دیده، او را به نگاشتن مطالب اثرگذار و ژرف کتاب *الحيوان* درباره ترجمه واداشته است؛ به‌ویژه آنکه همانند هر کار علمی دیگری، نویسنده این کتاب نیز برای نوشتن آن باید به منابع دیگر مراجعه می‌کرده - به‌ویژه به آثار اندیشمندان یونانی، همچون کتاب *حيوان* ارسطو - که همین او را متوجه اشتباهات مترجمان آن روز در ترجمه این آثار می‌کرده است. از سوی دیگر، از آنجا که در کتاب مورد نظر، جاحظ در بسیاری از موارد بحث‌ها و استدلال‌های خود را بر قرآن و حدیث و شعر عربی متکی کرده، متوجه ظرافت‌ها و حساسیت‌های معنایی و متنی منابع دینی و ادبی شده و از این رهگذر به دشواری و گاه حتی ناممکن بودن برگرداندن متنی دینی یا ادبی به زبان دیگر پی برده است. مباحث و استدلال‌هایی که جاحظ در *الحيوان* درباره ترجمه مطرح کرده - با وجود کوتاهی و

فشرده‌گی - بی‌گمان در تاریخ مطالعات ترجمه و بحث معنا در زبان‌شناسی اهمیت بسیار دارد. از این رو، در این پژوهش، آنها را به تفصیل بررسی و تحلیل می‌کنیم.

۳. پیشینه پژوهش

در برخی از پژوهش‌های انجام‌شده درباره جاحظ، به دیدگاه‌های او درباره ترجمه اشاره شده است. شفیع کدکنی (۱۳۸۱) مقاله «در ترجمه‌ناپذیری شعر» را این گونه آغاز کرده است: «در فرهنگ خودمان، نخستین کسی که مدعی ست ترجمه شعر محال است جاحظ (متوفای ۲۵۵) است». او سپس با نقل بخشی از سخنان جاحظ، مبنی بر ترجمه‌ناپذیری و روا نبودن ترجمه شعر، اشاره می‌کند که

نمی‌دانم در دنیای قدیم، قبل از او، چه کسانی چنین نظریه‌ای را دنبال کرده‌اند. قدر مسلم این است که در دوره اسلامی هیچ کس به صراحت او و با توضیحات او، به امتناع ترجمه شعر از زبانی به زبان دیگر نیندیشیده است (همان: ۱۰).

شفیع کدکنی همچنین بر این باور است که «امروز هم که نظریه‌های ترجمه در فرهنگ‌های مختلف بشری، شاخ و برگ‌های گوناگون به خود دیده است، باز هم در جوهر حرف‌ها، چیزی آن سوی سخن جاحظ نمی‌توان یافت» (همان). ذکاوتی قراگوزلو (همان: ۶۲) نیز با توجه به ایرادهایی که جاحظ به مترجمان آثار یونانی گرفته، می‌گوید

اما در مورد مترجم - به طور کلی - معیار سطح بالایی در نظر دارد، می‌گوید: مترجم باید دانشش در مورد موضوع ترجمه همسنگ مولف باشد ... این در مورد کتب طبیعی و ریاضی است اما در ترجمه شعر و کتب دینی، کار بسی دشوارتر است.

جکسون (۱۹۸۴: ۱۰۰-۹۹) بر این باور است که توجه جاحظ در «الحيوان» که مربوط به جانورشناسی (Zoology) است به ترجمه، بدین دلیل است که منابع اصلی او در این کتاب، آیات قرآن و سنت پیامبر، کتاب حیوانات (Books of animals) ارسطو و اشعار عربی بوده است که وجود نظریه‌ای درباره شعر و ترجمه را در این متن توجیه و حتی لازم می‌کند. این نکته درست است، بدین دلیل که هدف جاحظ در الحیوان نه جانورشناسی یا حتی بحث ادبی و زبانی، بلکه فراهم کردن زمینه لازم برای خوانش دقیق و درست متن دینی و در نهایت اثبات وجود خداوند بوده است. جکسون همچنین بر این باور است که

جاحظ درس قابل توجهی به ما درباره ترجمه می‌دهد و آن این است که «در فرایند تبادل فرهنگ و گذر اندیشه‌ها، توجه و بررسی دقیق مسیری که از طریق آن اندیشه‌ها منتقل می‌شوند از اهمیت برخوردار است؛ چراکه بی‌گمان انتقال‌دهنده اگر نگوئیم بیشتر، دقیقاً به اندازه آنچه که منتقل می‌شود اهمیت دارد» (ص ۱۰۰). میمونی (۲۰۱۱: ۱۷۷) نیز در مقاله‌ای که درباره ترجمه متون مذهبی نوشته، به این باور مهم جاحظ اشاره کرده است که «مترجم باید به اندازه نویسنده متن بر موضوع آن تسلط داشته باشد».

۴. اندیشه‌های جاحظ درباره ترجمه و معنا در کتاب «الحيوان»

در *الحيوان*، جاحظ در چند مبحث درباره ترجمه بحث کرده است. او نخست در بحثی زیر عنوان «تاریخ الشعر العربی» به پیشینه شعر عربی، جوان بودن آن و زمان آغاز آن می‌پردازد و سپس می‌گوید:

وفضيله الشعر مقصورة على العرب، و على من تكلم بلسان العرب، و الشعر لا يستطاع أن يترجم، و لا يجوز عليه النقل، و متى حوّل تقطع نظمه و بطل وزنه، و ذهب حسنه و سقط موضع التعجب، لا كالكلام المنثور. و الكلام المنثور المبتدأ على ذلك أحسن و أوقع من المنثور الذي تحوّل من موزون الشعر. (الجاحظ، ۱۹۴۹: ۷۵-۷۴).

بدین معنی که

فضیلت شعر مخصوص عرب و کسانی است که به زبان عرب سخن می‌گویند. و شعر را نمی‌توان ترجمه کرد و تن به انتقال [به زبانی دیگر] نمی‌دهد؛ چه اینکه اگر آن را ترجمه کنیم نظم آن می‌شکند و وزن آن از بین می‌رود، زیباییش از دست می‌رود، و آنچه در آن الهام‌بخش شگفتی است ناپدید می‌شود. و این همانند کلام منشور نیست، هرچند که در اینجا نیز درست است که آنچه در اصل به عنوان شعر نوشته شده، به لحاظ ساختار برتر و نبوغ‌انگیزتر از نثری است که با تغییر شعری دارای وزن نوشته شده است.

در این سخن جاحظ، درباره شعر و ترجمه آن، نکته‌های درخور توجهی وجود دارد. نکته نخست این است که او فضیلت شعر را مخصوص عرب و کسانی می‌داند که به عربی سخن می‌گویند که البته این سخنی یک‌سره نادرست و برآمده از تعصب و یک‌سونگری

گوینده آن درباره زبان عربی است؛ و هر گویشور هر زبانی دیگری نیز از سر تعصب و یک‌سونگری یا ناآگاهی ممکن است چنین سخن نادرستی را درباره زبان خود بگوید. نکته دوم این است که به باور جاحظ، اصولاً شعر قابل ترجمه نیست، چراکه در این صورت نظم و وزن و زیبایی آن از دست می‌رود؛ و مهم‌تر از این‌ها آنچه که در شعر شگفتی را موجب می‌شود، در فرایند ترجمه آن از دست می‌رود. این سخنی درست و برآمده از شناخت ژرف شعر و آفرینش ادبی است. در واقع، از دید جاحظ، ترجمه هم عوامل ساختاری شعر را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد و هم عوامل تاثیرگذاری آن و آن چیزی که او از آن به عنوان «موضع التعجب» یاد می‌کند، یعنی «آنچه که موجب شگفتی می‌شود» و در واقع توجه شنونده یا خواننده را به صورت ویژه‌ای به آنچه شاعر گفته جلب می‌کند.

بحث دیگری که جاحظ در ادامه مطرح کرده، زیر عنوان «صعوبه ترجمه الشعر العربی» است. در این بحث او نخست به کتاب‌ها و حکمت‌ها و آدابی اشاره می‌کند که از هندیان و یونانیان و ایرانیان به عرب‌ها رسیده است و نتیجه می‌گیرد که «... کتاب‌ها در حفظ دستاوردهای تمدن‌ها تواناتر از آثار تاریخی و شعر هستند» (همان: ۷۵). با توجه به آن‌که موضوع بحث جاحظ در این‌جا ترجمه است، می‌توان گفت این نتیجه‌گیری تأکیدی است بر اهمیت ترجمه در انتقال دانش، آداب و رسوم و آثار، از ملتی به ملتی دیگر، از زمانی به زمان دیگر و از زبانی به زبان دیگر.

عنوان مبحث دیگری که جاحظ مطرح کرده، «قیمه الترجمه» است که در چارچوب آن او دیدگاه‌هایی را درباره ترجمه و شماری از مترجمان نام‌دار چند سده نخست دوران اسلامی بیان کرده است (همان: ۷۶-۷۵). از میان نکته‌های مهمی که جاحظ در این بخش بیان کرده، یکی این است که مترجم نمی‌تواند دارای دانش لازم درباره خصائص معنایی و تلویحات و نکته‌های مختلف عناصر زبانی باشد. و به همین دلیل او نمی‌تواند در انتقال امانتی که متن بر دوشش می‌گذارد موفق باشد. نکته دیگر این است که به باور جاحظ، هیچ‌گاه دانش مترجم نمی‌تواند هم‌پایه نویسنده متن اصلی باشد، نکته‌ای که او با زبانی طعنه‌آمیز و با این پرسش مطرح می‌کند که کجا کسانی همچون ابن‌الطریق، ابن‌المقفع، خالد، ابن‌وهیلی، ابن‌فهریز، ابن‌ناعمه و ... که جملگی از مترجمان نام‌آور بوده‌اند، با نویسندگانی همچون ارسطو و افلاطون که آثارشان را آنها ترجمه می‌کرده‌اند، برابر هستند؟

جاحظ در ادامه، به بیان «شرائط الترجمان» («شرایط مترجم») پرداخته است (همان: ۷۷-۷۶). به باور او، «ترجمان» یا مترجم باید «سخن خود را واضح بیان کند» و این سخن واضح نشان‌دهنده اندازه دانشی است که او در زمینه علمی دارد که متن بدان مربوط است. اما بالاتر از این‌ها، «... أعلم الناس باللغة المنقولة و المنقول إليها، حتى يكون فيهما سواء و غاية»، باید درباره مترجم صدق کند، بدین معنی که «مترجم باید در زبانی که از آن ترجمه می‌کند و زبانی که به آن ترجمه می‌کند عالم باشد، تا آن‌جا که بر هر دو چیره باشد و هر دو را به یک اندازه بداند». به نظر جاحظ، چنین چیزی در عمل ناممکن است، چون حتی زمانی هم که کسی دو زبان را می‌داند، ما می‌دانیم که او «... نسبت به هر یک از آنها بی‌عدالتی ورزیده است، چرا که هر یک از دو زبان دیگری را جذب می‌کند و چیزی از آن می‌گیرد و در مسیر آن قرار می‌گیرد». علت اینکه مترجم نمی‌تواند هر دو زبان را در یک سطح و به یک اندازه بداند، از نظر جاحظ در این است که او یک قوه زبانی دارد («قوة واحدة») و وقتی که او یکی از زبان‌ها را به کار می‌گیرد، قوه زبانی‌اش مصرف آن می‌شود. به همین سان، جاحظ می‌گوید «... و كلما كان الباب من العلم أعسر و أضيّق، و العلماء به أقلّ، كان أشدّ على المترجم، و أجدر أن يخطئ فيه. و لن تجد البتّة مترجماً يفى بواحد من هؤلاء العلماء»؛ بدین معنی که

... هرچه حوزه‌ای از دانش دشوارتر و پیچیده‌تر باشد و پژوهشگران آگاه به آن کم‌شمارتر باشند، کار مترجم [متون آن حوزه از دانش] هم سخت‌تر خواهد بود و احتمال ارتکاب خطایش بسیارتر، تا آنجا که هرگز نمی‌توان مترجمی یافت که اثر چنین پژوهشگرانی را با وفاداری کامل ترجمه کرده باشد.

به سخن دیگر، هرچه که حوزه علمی خاصی دشوارتر باشد، احتمال کام‌یابی مترجم، در انتقال معانی متون آن با امانت‌داری کامل، کم‌تر خواهد بود.

موضوع بعدی که جاحظ در بحث خود درباره ترجمه بدان پرداخته، «ترجمه کتب الدین» یا «ترجمه کتاب‌های دینی» است که به صورت مفصل‌تری به آن پرداخته است (همان: ۷۸-۷۷). در این بحث، جاحظ، نخست با در نظر داشتن بحث‌هایی که تا این‌جا کار درباره ترجمه کرده، می‌گوید «این وضعیتی است که ما درباره ترجمه کتاب‌های هندسه، نجوم، حساب و فقه‌الغیه با آن روبرویم». جاحظ این را می‌گوید تا بتواند به موضوع ترجمه

«کتاب دین و اخبار عن الله عز و جل» ورود کند. در این زمینه، او خواننده را با چندین پرسش مهم و پی‌درپی روبرو می‌کند، تا او را به اهمیت و حساسیت موضوع آگاه کند:

... ما حرف‌مان را چگونه باید بیان کنیم، به گونه‌ای که مترجم را بر آن داریم به اصول توحید خداوند توجه داشته باشد، آنگاه که از کاربردپذیری این مفاهیم و ماحصل این علوم درباره ماهیت جهان و وجود سخن می‌گویید؟ ما از کجا می‌توانیم مطمئن شویم که او از حدود مربوط به آنچه که درباره خدا می‌تواند گفته شود و آنچه که نمی‌تواند گفته شود تجاوز نمی‌کند، و همین طور آنچه که درباره انسان/مردم می‌تواند گفته شود و آنچه که نمی‌تواند گفته شود؟ ما چگونه می‌توانیم مترجم را بر آن بداریم که بین گفته‌ای عام با گفته‌ای خاص تمایز قائل شود، و عام را از خاص تشخیص دهد؟ حال بگذریم از مواردی که اخبار عامی با تلویحات عام گفته می‌شود که خاص و محدود است. مترجم چگونه می‌تواند بین بیان‌هایی که به پیامبر نسبت داده شده با آنهایی که به قرآن نسبت داده شده است، تمایز قائل شود؟ او چگونه آنچه را که از رهگذر عقل مشخص شده است، از آنچه که به وسیله عادت تعیین شده یا حالتش را مردم عادی تعیین کرده‌اند، تشخیص خواهد داد؟ او چگونه خواهد توانست خبرهای درست را از خبرهای کذب تشخیص دهد و نیز آنچه را که جوازی برای کاذب یا صادق دانستنش در دست نیست؟ و اینکه معنای صدق چیست و معنای کذب چیست؟ و اینکه هریک تجسم چه معنایی هستند؟ و با از دست رفتن کدام یک از این معانی است که بیان آن متحول می‌شود؟ و به همین ترتیب، مترجم باید بتواند محال را از صحیح تشخیص دهد، و به آنچه که ممکن است به عنوان تعبیر محال ارائه شود آگاه باشد، و اینکه آیا آنچه که محال پنداشته می‌شود باید به عنوان غیر صحیح نامطمئن مشخص شود، یا اینکه گذر کردن از چنان قضاوتی غیر مجاز است؟ و کدام یک از این دو فاحش‌تر است: اینکه حرفی را محال بدانی یا آن را دروغ بدانی؟ و در کجاها پنداشتن خبری به عنوان محال ناپسندتر است، و در چه مواردی تلقی آن به عنوان دروغ به مراتب بدتر است؟ و چگونه می‌توان مترجم را از کارکردهای مثل و بدیع آگاه ساخت، و از وحی و کنایه؟ آیا می‌توان کاری کرد که او بتواند فصل آنچه را که خیلی زیان‌بار است، از حرف‌های غیر مهمی که موجب گمان می‌شوند، تشخیص دهد؟ و [حدود] آنچه را که بی‌اهمیت و حتی ماهیتاً طنز است؟ درباره مقصور، مبسوط و اختصار کلام چه باید کرد؟ چگونه باید مترجم را با شالوده‌های کلام آشنا کرد؟ و با عادت هر قوم و اسباب تفاهم آنها؟ ...

پیام پاره‌گفتار دراز بالا که جاحظ با طرح پرسش‌های چندگانه‌ای، در پی برجسته کردن آن است، این است که ترجمه متون دینی بسیار دشوارتر از متون غیردینی است. با توجه به آنچه در پرسش‌های جاحظ مطرح شده، می‌توان گفت که علت این دشواری، نبود انبوهی از دانش‌ها و آگاهی‌ها در مترجم، درباره متن دینی و کلام خداوندی است. افزون بر این، این دشواری می‌تواند برآمده از این امر باشد که گزاره‌های موجود در متون دینی یا سرچشمه‌ای الهی دارند، یا درباره متون مقدس هستند، یا کلام شخصیت‌های مقدس و دینی، و از این رو، هرگونه تغییری در پیام و اشاره‌ها و معنای آنها، در فرایند ترجمه - هر قدر هم که اندک باشد - ناپذیرفته است؛ به ویژه اینکه اصولاً ذهنیت گویشوران بیشتر زبان‌ها آن قدر به هم نزدیک نیست که برای نمونه بتوان همان مشخصه‌های معنایی را که واژه‌ای همچون «الله» در جهان‌بینی اسلامی به همراه دارد، به زبان دیگری منتقل کرد و برای نمونه، برابری همچون «خدا»، «God»، «Dieu» یا «تاری» در زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسه و ترکی برای آن اختیار کرد. آنچه جاحظ در این بخش درباره تفاوت ترجمه متون دینی و غیردینی گفته و اشاره‌ها و نمونه‌هایی که آورده، به خوبی نشان می‌دهد که او به تفاوت این دو، شناخت ژرفی داشته است. البته علت گفتن این حرف‌ها فقط چنین شناختی نبوده، بلکه او در اساس دغدغه دینی داشته است؛ امری که در کلام او آشکار است و حتی می‌توان گفت که توجه به او به ترجمه و دشواری‌های آن، توجه دادن خواننده به حساسیت معنا در متن‌های دینی و مسائل پیچیده‌ای است که در برگرداندن آنها به زبانی دیگر وجود دارد:

... و الذی ذکرنا قليل من كثير. و متى لم يعرف ذلك المترجم أخطأ في تأويل كلام الدين. و الخطأ في الدين أضر من الخطأ في الرياضة و الصناعة، و الفلسفة و الكيمياء، و في بعض المعيشة التي يعيش بها بنو آدم؛

بدین معنی که

آنچه گفتیم اندک مواردی است از بسی چیزهایی که مترجم باید بدان‌ها توجه کند؛ و هرگاه مترجم به چنین چیزهایی آگاه یا حساس نباشد در تعبیر و تفسیر کلام دینی راه خطا خواهد رفت؛ و خطا در دین بسیار زیان‌بارتر از خطا در ریاضیات، صنعت‌ها و فلسفه و کیمیاگری و دیگر امور و کارهایی است که از طریق آنها انسان امرار معاش می‌کند.

این بخش از گفته‌های جاحظ می‌تواند این برداشت را نیز در خواننده بیافریند که اگر خطایی در متون علمی همچون «هندسه» یا «کیمیا» صورت گیرد موجب می‌شود که گزاره اشتباهی درباره جهان، امور آن یا روابط پدیده‌ها گفته یا منتقل شود، اما خطا در دین می‌تواند گمراهی مردم و دور شدن آنها از طریقی را به دنبال داشته باشد که دین بر مردم معین کرده است.

جاحظ، در ادامه، با ارجاع دوباره به شرایطی که مترجم «کتب دین» باید داشته باشد، می‌گوید «بدین ترتیب هرگاه مترجمی دست به ترجمه متن خاصی می‌زند، واجد شروط مورد نیاز نباشد، به همان میزان که با آن شروط فاصله دارد، مرتکب خطا می‌شود.» در پیوند با همین موضوع و شرایطی که مترجم باید داشته باشد، جاحظ دیگر بار با همان زبان پُرکنایه‌ای که از او می‌شناسیم، پرسش‌های دقیقی را درباره «مترجم» مطرح می‌کند:

و مترجم چه می‌داند که چه تفاوتی میان دلیل و شبه‌دلیل وجود دارد؟ و او چه علمی درباره اخبار نجومی دارد؟ و او چه اطلاعی از حدود پنهان [تعاریف] دارد؟ (و چه علمی نسبت به اصلاح) افتادگی‌های متن که ناشی از خطای نسخه‌برداران از کتاب است دارد؟ مترجم آگاه نیست که به چه علت گاه از مقدمات به سرعت عبور می‌شود. و می‌دانیم که مقدمات باید بر اساس نیاز بیانند و لازم است که به سان خطی پیوسته، با نظم و ترتیب بیانند. ابن البطریق و ابن قره چیزی درباره این امور نمی‌دانند. آنها اگر از دوستی معلم، یا متخصصی در پزشکی این اصطلاحات را بشنوند، آنها را نمی‌فهمند؛ چه برسد به اینکه آن اصطلاحات را در کتابی بخوانند و ترجمه کنند که به زبانی دیگر است، با فرهنگی متفاوت و با کتابتی دیگر؟! (همان: ۷۹-۷۸)

در پاره‌گفتار اخیر، جاحظ توانایی‌هایی همچون اطلاع از حدود پنهان معانی، افتادگی‌های احتمالی متن و ... را برشمرده که برای فهم متن‌های دینی - و هر متن دیگری - باید در مترجم وجود داشته باشد. از دید او، این توانایی‌ها در مترجمان وجود ندارد؛ و به همین دلیل است که او با زبانی تند و گزنده به مترجمان بنامی همچون ابن البطریق و ابن قره اشاره می‌کند که به باور او این امور را نمی‌فهمند، یا به بیان او «لایفهمان»! مسئله از نظر جاحظ، برای مترجم، زمانی پیچیده‌تر و دشوارتر و فهم‌ناپذیرتر می‌شود که متنی تا از زبان مبداء به زبان مقصد برسد، از مسیر زبان چند ملت گذشته و تاثیر شماری قلم را بر خود پذیرفته و در واقع به همین نسبت هم معنای آن از معنای اصلی دور گشته و کار یافتن، بیان و انتقال آن را بر مترجم دشوارتر ساخته است.

آخرین موضوعی که جاحظ درباره ترجمه در *الحيوان* بدان پرداخته، درباره «دشواری تصحیح کتاب» یا «مشقة التصحيح الكتاب» است. در این بخش، او موضوع تصحیح کتاب و افتادگی‌ها و رفع نقایص آن و دگرگونی‌هایی را که در نسخه‌برداری‌های مختلف از یک کتاب در آن به وجود می‌آید مطرح می‌کند. این کارها، به باور جاحظ، حتی می‌تواند به تغییر کامل متن یک کتاب و پُر شدن آن از «غلطاً صرفاً، و کذباً مصمتاً» («غلط‌های کامل و مشخص و دروغ‌های آشکار قدیمی») بیانجامد، اگر کتاب از زیر دست مصححان یا به تعبیر جاحظ «الایدی الجانیه» چندی بگذرد. پس از این همه مقدمه‌چینی، جاحظ دوباره به سراغ مترجمان می‌آید و می‌گوید «... فما ظنکم بکتاب تتعاقبه المترجمون بالإفساد، و تتعاوره الخطأ بشر من ذلک أو بمثله، کتاب متقادم المیلاد، دهري الصنعة!» یعنی

... حال ببینید که چه می‌شود عاقبت کتابی که از مترجمی به مترجم دیگر بر فسادش افزوده شده است، وقتی که در دست ناسخانی قرار می‌گیرد که همان رفتار یا بدتر را با آن می‌کنند، کتابی بسیار قدیمی و مربوط به پیش از میلاد! (همان: ۷۹)

در واقع، جاحظ با آن مقدمه‌چینی‌ها می‌خواست دوباره درباره ناتوانی‌ها و زیان‌های کار مترجمان سخن بگوید و به فسادی اشاره کند که آنها بر متونی که ترجمه می‌کنند می‌افزایند. آن‌گونه که نایدا (Nida) (۲۰۰۱) گفته است، دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی که درباره ترجمه وجود دارد را از منظری می‌توان به سه دسته مبتنی بر فقه‌الغه (philology)، زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی دسته‌بندی کرد. با دقت در آنچه جاحظ درباره ترجمه گفته، متوجه می‌شویم که او بسیاری از آنچه را در این دیدگاه‌ها و نظریه‌ها گفته شده - به ویژه نکات بنیادین و زیربنایی آنها را - به روشنی و با ظرافت و کوتاه و مختصر بیان کرده است.

دیدیم که از جمله نکته‌هایی که جاحظ بر آن انگشت فشرده، دشواری ترجمه شعر است که خود دربردارنده این نکته است که او به تفاوت‌های متن ادبی و غیرادبی، یا به سخن دیگر، نشانه ادبی و نشانه زبانی به خوبی آگاه بوده است. نشانه زبانی به خاطر رابطه مستقیم دال و مدلول آن، متفاوت از نشانه ادبی است که اصولاً هدف از آفرینش آن ایجاد رابطه‌ای مستقیم میان دال و مدلول نیست، بلکه به عکس هرچه این رابطه غیرمستقیم‌تر باشد و هرچه دامنه تعبیرهایی که نشانه ادبی به دست می‌دهد گسترده‌تر باشد، آن نشانه ادبی‌تر است و البته به همان میزان هم ترجمه آن به زبانی دیگر دشوارتر. از این رو، مترجم

وقتی که به نشانه ادبی می‌رسد کارش بسیار دشوارتر از آن زمانی می‌شود که سروکارش با نشانه زبانی است. این همان چیزی است که از آن به عنوان ترجمه‌ناپذیری نشانه و متن ادبی یاد می‌کنند. به سخنی دیگر، می‌توان گفت که در متن ادبی که بهین‌نمونه (prototype) آن متن منظوم و شعر است، تنها بار اطلاعی متن از اهمیت برخوردار نیست و عواملی همچون نظم و سبک متن و دامنه تعبیر و تصویرآفرینی‌های آن نیز از اهمیت بنیادین برخوردار هستند که برگرداندن آنها از زبانی به زبان دیگر در بیشینه موارد ناممکن یا بسی دشوار است (لندرز، ۲۰۰۱).

در پیوند با بحثی که جاحظ درباره ترجمه متون دینی دارد نیز باید گفت که جاحظ به تفاوت متون مختلف و معانی که هر یک دربردارند نیز به خوبی آگاه بوده است. و از این رو است که او میان متونی که علمی نامیده می‌شوند، با متون دینی تمایز قائل شده است؛ و می‌داند که پیچیدگی یا شاید بهتر است گفته شود حساسیت معنایی متون علمی هیچ‌گاه به پیچیدگی یا حساسیت متون دینی نیست. اکنون این برای ما نکته دانسته‌ای است که متون علمی به دلیل آنکه گزاره‌هایی را درباره جهان، امور طبیعی و روابط موجود میان آنها بیان می‌کنند، به طور معمول از بی‌پیرایه‌ترین و ساده‌ترین ساخت‌های زبانی بهره می‌گیرند و از آنجا که هدف یک متن علمی انتقال پیامی به خواننده/شنونده است، به وارون متون ناعلمی، بدون پیچیدگی و چندلایگی معنایی است. در واقع، اگر در متنی علمی، از زبان دارای انواع تلویحات و لایه‌های معنایی بهره گرفته شود، ممکن است در انتقال معنا و نشان دادن امور واقع و روابط پدیده‌ها و امور جهان به خواننده/شنونده اخلال ایجاد شود. این ویژگی‌های متن علمی باعث شده است که به طور معمول ترجمه آن از زبانی به زبان دیگر بسیار آسان‌تر از متون ناعلمی باشد، به ویژه اینکه باز به طور معمول، واژگان و اصطلاح‌های تخصصی رشته‌های علمی خصلتی جهانی دارند و معمولاً از زبان دیگری وام‌گیری یا گرت‌برداری شده‌اند. اما در مورد متون ادبی و دینی چنین نیست، چه اینکه در این‌جا از سویی انواع صنعت‌ها و آرایه‌های ادبی به کار گرفته می‌شود و از سوی دیگر، به وارون متون علمی، انتقال و بیان مستقیم معنا نه تنها امتیازی برای متن نیست که به عکس نشان می‌دهد آن متن تھی از آفرینندگی و قدرت تداعی‌گری معنای گوناگون است و در مورد متون دینی قداست آنچه در آنها بیان شده است، حساسیت‌های بسیار بیشتری را بر ترجمه آنها از زبانی به زبان دیگر تحمیل می‌کند.

گفته‌های جاحظ درباره فرایند و امر ترجمه و شرایط مترجم، به گونه‌ای است که نشان می‌دهد او به اهمیت هر دو سویه صورت (form) و معنا در ترجمه، آگاهی ژرف داشته است. به باور او، انتقال هیچ یک از این دو در ترجمه ممکن نیست و به همین دلیل است که به طور خاص ترجمه شعر ناممکن می‌شود. درباره رابطه صورت و معنا در دیدگاه‌های امروز ترجمه سخن بسیار گفته شده و تاکید شده که ترجمه بهینه آنی است که هم‌زمان صورت و معنای متن مبدا در زبان مقصد بازتولید شود؛ هرچند که با توجه به گونه‌گونی ساختاری زبان‌های مختلف و تفاوت‌هایی که آنها با هم در چگونگی کُدگذاری معنا دارند، چنین چیزی در عمل ناممکن است، مگر درباره شمار اندکی از پاره‌گفتارهای ساده کوتاه کلیشه‌ای و قالبی. به همین دلیل، در ترجمه همواره اولویت بر انتقال معنا و بیان آن با ساخت‌های طبیعی زبان مقصد است. این نکته بنیادین، از جمله، مورد توجه نایدا (۱۹۸۲) و لارسون (۱۹۸۴) بوده است که بر بازتولید (reproduction) پیام مورد نظر نویسنده متن مبدا، و یافتن نزدیک‌ترین برابر (the closest equivalent) و رجحان «معنا» بر «صورت» تاکید دارند. نکته بسیار مهم دیگری که جاحظ به درستی بدان توجه داشته این است که به دلایلی چند، ترجمه کامل کاری است ناممکن، چه اینکه بسیاری از لایه‌های معنایی یک متن در فرایند ترجمه دیده نمی‌شود، معنای بسیاری از دست می‌رود، معنایی به متن افزوده می‌شود و همه این‌ها باعث می‌شود که متن ترجمه‌شده با متن اصلی هم‌سنگ نباشد. این نکته را امروز با عنوان «افزایش و کاهش معنایی در ترجمه» (gain and loss in translation) می‌شناسیم.

در بحث درباره دشواری‌های ترجمه، جاحظ با آوردن نام شماری از مترجمانی که سهم بزرگی در نهضت ترجمه چند سده نخست تاریخ اسلام داشته‌اند و از جمله کسانی بوده‌اند که موجب ورود علم به جهان اسلام و گسترش و شکوفایی آن شدند؛ می‌گوید این کسان به هیچ روی با بزرگانی همچون ارسطو و افلاطون که اینان آثارشان را ترجمه کرده‌اند برابری نمی‌کنند. این سخن که گویا در تحقیر مترجمان یادشده گفته شده، دربردارنده نکته برجسته‌ای است و آن این‌که مترجم باید با نویسنده متن اصلی هم‌سر باشد و دانشش هم‌سنگ او؛ در غیر این صورت نباید به خود جسارت ترجمه کردن را بدهد. به سخن دیگر، مترجم واقعی کسی است که دانشی برابر با نویسنده متن مبدا دارد و از این رهگذر

می‌تواند همه آنچه را که او گفته است بفهمد و معنای آن را بازآفرینی کند و به متن مقصد منتقل کند.

نکته درست و دل‌نشین دیگری که جاحظ گفته این است که مترجم باید زبان‌های هر دو متن مبداء و مقصد را به خوبی و برابر با هم بداند، تا بتواند معنایی که از متن مبداء در ذهن خود بازآفرینی کرده است را به زبان مقصد بیان کند. این نکته، هم از این نظر که در دیدگاه‌ها و درس‌های امروز ترجمه بر آن تاکید می‌شود مهم است، هم از این نظر که نکته-ای که جاحظ چندین سده پیش بر آن پای فشرده، امروزه هنوز مورد غفلت است و بسیاری گمان می‌کنند که با دانستن مقداری واژه و دستور یک زبان، می‌توانند دست به ترجمه از آن به زبانی دیگر بزنند، حال آنکه حتی اگر آن زبان را نیک هم می‌دانستند، باز هم چون زبانی را که بدان ترجمه می‌کنند، به خوبی نمی‌دانند نباید وارد آوردگاه ترجمه شوند. این گرفتاری را امروز ما درباره زبان فارسی آشکارا می‌بینیم، چه اینکه بسیاری دانستن زبان فارسی را برای خود مفروض می‌دانند و با اندکی انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، عربی یا هر زبان دیگری که می‌دانند، دست به ترجمه می‌زنند که پیامد آن تولید شمار زیادی متن نامفهوم بی‌مایه در زبان فارسی است که نه تنها برای کشور هیچ بهره علمی یا فرهنگی ندارد، بلکه برای زبان فارسی نیز بسیار آسیب‌آفرین و زیان‌آور است.

جاحظ استدلال‌هایی هم درباره ناممکن بودن دانستن برابر دو زبان اقامه کرده است. استدلال‌های او در این زمینه، بر این تصور استوار است که انسان یک قوه زبانی («قوة واحدة») بیشتر ندارد و به همین دلیل هر زبانی را که بیاموزد قوه زبانی خود را صرف آن کرده است و در نتیجه زبان دیگری را نمی‌تواند به اندازه زبان نخست، فراگیرد. در واقع، جاحظ، با این گفته، به نامتوازن بودن دوزبانگی در چنین شرایطی اشاره می‌کند که موضوع مهمی است در میان موضوع‌هایی که امروزه در جامعه‌شناسی زبان (sociolinguistics) بدان‌ها پرداخته می‌شود. همچنین آنچه که جاحظ درباره تاثیرهای متقابل دو زبان و جذب شدن هر یک از آنها به دیگری بیان کرده، بسیار نزدیک به دیدگاه‌هایی است که در مورد تداخل (interference) در زبان‌شناسی مقابله‌ای (contrastive linguistics) امروزی مطرح است و بنابراین این نیز نشان دیگری است بر دانش ژرف و دقیقی که او درباره پدیده زبان داشته است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی و تحلیل دیدگاه‌های جاحظ درباره ترجمه، گواه شناخت ژرفی است که او از «ترجمه»، از یک سو، و لایه‌های چندگانه معنایی یک متن، از سوی دیگر، داشته است. در تبیین مسئله ترجمه و دشواری‌ها و ناممکنی‌های آن، جاحظ به سو گونه از متن، یعنی متن ادبی، علمی و دینی، توجه داشته؛ و با آوردن نمونه‌ها یا طرح پرسش‌هایی، به روشنی نشان داده که ترجمه شعر و متن ادبی از متن علمی دشوارتر است؛ و ترجمه متن دینی، به دلیل حساسیت‌هایی که درباره معنا و محتوا و پیام آن وجود دارد، از هر متن دیگری پیچیده‌تر و حساس‌تر است. از رهگذر مقایسه دیدگاه‌های جاحظ درباره «ترجمه» و «معنا» با دیدگاه‌های مطرح امروزی در این زمینه، درمی‌یابیم که در گذشته، در حوزه فرهنگی - تمدنی ما، دیدگاه‌های علمی ژرفی درباره ترجمه بیان شده است. از این رو، با هدف شکل‌گیری جریان علم درون‌زا و بومی، ضروری است که در رشته‌های مرتبط، به این دست دیدگاه‌ها توجه دقیق‌تری شود و دیدگاه‌های امروزی در پیوند با آنها معنامند شود، تا زمینه‌های ارائه دیدگاه‌های بومی پیوندیافته با تجربه زیسته انسان ایرانی، در این بخش از علوم انسانی، فراهم آید.

کتاب‌نامه

- الجاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۹۴۹). *کتاب الحيوان*، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، الجزء الاول، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- امینی، رضا (۱۳۹۳). «انگیزه‌ها و اهداف ترجمه در ایران: دیدگاهی تاریخی»، *فصل‌نامه علمی - پژوهشی مطالعات ترجمه*، سال دوازدهم، شماره ۴۵، ص ۳۰-۷.
- بن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- ذکاوتی قراگوزلو، علی‌رضا (۱۳۸۲). *زندگی و آثار جاحظ*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۱). «در ترجمه‌ناپذیری شعر»، *فصل‌نامه هستی*، سال سوم، شماره ۱۱، پاییز ۱۳۸۱، ص ۱۸-۱۰.
- اسماعیل، عناد غزوان، جلال خیاط، علی عباس علوان (۱۹۸۰). *مختارات من آثار الجاحظ*، عراق: دارالجاحظ للنشر.

۱۳۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۷، مهر ۱۴۰۱

فیرحی، داوود (۱۳۸۲). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی.
محبتی، مهدی (۱۳۸۳). «اهمیت جاحظ و دیدگاه‌های او در نقد و ادب اسلامی - ایرانی»، دوفصل -
نامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، دوره جدید، شماره سوم، پاییز و زمستان، ص ۱۶ - ۱.
یوسف، می (۱۳۸۳). «جاحظ در پژوهش‌های خاورشناسان»، ترجمه حسین علینقیان، آینه پژوهش،
فروردین و اردیبهشت، شماره ۸۵، ص ۴۴ - ۳۱.

- Aarab, Ahmad, Philippe Provençal, and Mohamad Idaomar (2000), "Eco_Ethological Data According to Ġāhiz through His Work Kitāb Al-Ḥaywān (The Book of Animals)", *Arabica*, 47(2), p. 278-286.
- Jackson, Sherman (1984), "Al- Jahiz on Translation", *Journal of Comparative Poetics*, No. 4, p. 99- 107.
- Landers, Clifford E. (2001), *Literary Translation: A Practical Guide*, Clevedon: Multilingual Matters LTD.
- Larson, Mildred L. (1984), *Meaning-based Translation: A Guide to Cross-language Equivalence*, Lanham: University Press of America.
- Mimouni, Chokri (2011), "Traduction du texte religieux: créativité littéraire et persecution", *Științe socio-umane*, an III, nr. 1, p. 177- 185.
- Nida, Eugene A. & Charles R. Taber (1982), *The Theory and Practice of Translation*, Second Photomechanical Reprint, Netherlands, Leiden: E. J. Brill.
- (2001), *Contexts in Translating*, Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company.